

شهید علیرضا ماهینی



از بستر علی
سازمانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	احمد
تاریخ تولد	۱۳۳۵/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۰/۱۱/۲۳
محل شهادت	جزایره
مسئولیت	فرمانده گروه بوشهری جنگ های نامنظم
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	فوق دیپلم
مدفن	بوشهر

زندگینامه

شهید علیرضا ماهینی در تاریخ ۱۳۳۵ در کوی جلالی یکی از محلات بوشهر به دنیا آمد. او متعلق به خانواده ای است که همه اعضای ذکور آن فرهنگی بودند. پدرش ناخدائی دریادل و روشندلی بود، که قلبی مملو از عشق به ولایت ائمه اطهار و معصومین علیهما السلام داشت و از اینجاست که خانه ای که علی در آن پا به عرصه حیات می نهد و پرورش می یابد محلی برای آموشد سادات و روحانیون و علمای سرشناس و بستری برای آموزش و بازیابی علوم دینی و قرآنی گردیده بود. پدرش ایشان از طریق دریا و به وسیله کشتی ماهیگیری امرار معاش می نمود، یکی از معتبرترین و معتمدترین مردم شهر بود که با اخلاق و روحیه های عاری از مصلحت اندیشی و نمنفعت طلبی و فرصت طلبی بازاری، مخلصانه به تبعیت از مولای خود علی (ع) از هیچ گونه بذل و بخشش به نیازمندان دریغ نمی ورزید و بی صدا و بدون هیاهو با این اعتقاد که انباشتن مال در حالیکه نیازمند در جامعه زیاد می باشد حرام بود، لذا هرچه به دست می آورد صرف امور خیر می کرد به طوری که علاوه بر رفع نیازمندیهای مستمندان دستی نیز در کارهای عام المنفعه از قبیل بنای ساختمان مسجد کوی جلالی و احداث آب انبارهای بین راههای دشتی و رسیدگی به خانه و کاشانه بی سرپرستان را وجهه همت خود قرار داده بودو تا زمان حیاتش کسی به اسرار او پی نبرد. تنها پس از مرگش خدمات ارزنده اش بر مردم هویدا شد. پس واضح است که شهید علیرضا اخلاص و تعال مخصوص خود را در سایه چنین خانواده معظمی به ارث می برد. خود آن شهید بزرگوار در جائی اذعان می دارد که من هرچه دارم از پدرم دارم و ای کاش توفیق عبادت خدا بخصوص نماز خواندن را همچون مادرم بجا آورم.

علی در شش ماهگی در معیت پدر و مادرش به زیارت قبر مولای و پیشوایمان علی بن ابیطالب در نجف و زیارت قبر سیدالشهدا حضرت ابا عبد... الحسین (ع) و ۷۲ تن از صحابه آن حضرت مشرف و بدن مبارکش با قبور آن بزرگوار متبرک می گردد. وی ۶ ساله بود که دوره ابتدایی را در دبستان فردوسی کوی دواس آغاز کرد و در سال ۱۳۴۷ وارد مدرسه راهنمایی اخوت در کوی بهمنی گردید. با آغاز دوره متوسطه نبوغ سیاسی شهید اعتقاد مذهبی اش را راسخ نمود.

علاقه بیش از حد او به مطالعه کتاب و استفاده از ارتباط با روحانیون و علما بهترین وسیله شکوفایی نبوغ او بود. علی در سال ۱۳۵۳ موفق به اخذ دیپلم از هنرستان حاج جاسم بوشهر گردید، پس از فارغ التحصیل شدن از هنرستان بدون کنکور وارد دانشکده مهندسی علم و صنعت تهران و عاقبت در رشته الکترونیک دانشسرای عالی ایران مهر فارغ التحصیل گردید.

وقته تحصیلی وی عمدتاً به علت فعالیتهای سیاسی درون دانشگاه علم و صنعت بود. شهید در دوران دانشجویی با کمترین هزینه و به ساده ترین وضع و با غذایی ساده که اغلب شامل نان و پنیر می شد، زندگی خود را سر می کرد و از مال و منال خود به نیازمندان انفاق می کرد. او خود را به زندگی ساده و بی آلاش و به شیوه مستمندان عادت داده بود. پس از این که ایشان در رشته مذکور فارغ التحصیل گردید به سربازی اعزام گردید و در همان شهر تهران در نیروی انتظامی تهران در لباس درجه داری به خدمت مشغول گردید و همزمان به ادامه فعالیتهای سیاسی خود پرداخت به طوریکه نقل کرده اند که ساواک خانه آنها را در تهران زیر نظر داشته و هنگامیکه به خانه یورش میبرد علیرضا در خانه حضور نداشته و در جایی دیگر نقل شده است که علیرضا در یکی از چهارراههای تهران با لباس فرم درجه داری ایستاده بود و جیب لباسش پر از اعلامیه بود و هرگاه اشخاص قابل اعتماد می یافت آن اعلامیه ها را به آنها می داد تا اینکه فرمان فرار از سربازخانه از جانب امام خمینی(ره) صادر شد و علی که همیشه گوش به فرمان قائد اعظم و مرجع تقلید خود بود سربازی را رها کرده و در همانجا مخفیانه کار سیاسی خود را ادامه می دهد. او در واقعه ۱۷ شهریور تهران شرکت فعالانه داشت و تا مرز شهادت پیش رفت. جا دارد که فعالیتهای شهید بزرگوار را برای تلخیص مطلب طبقه بندی کنیم تا موضوع بدون اطاله وقت مورد نظر خوانندگان واقع گردد:

فرار از سربازی:

شهید عزیز پس از فرار از سربازی در همان شهر تهران اقامت گزید و فعالیتهای خود را دنبال کرد. در اکثر مبارزات خیابانی و بعضاً "زد و خوردهای مسلحانه عصر انقلاب در تهران شرکت فعال داشت. کوهنوردی هفتگی، مبارزات تشکیلاتی سیاسی و فرهنگی و مسلحانه، پخش و ارسال کتابهای سیاسی، مذهبی و تشکیل نمایشگاههای کتاب، برقراری ارتباط با روحانیت تراز اول انقلاب بود. تا اینکه طلوعه فجر و پیروزی انقلاب تحت رهبری امام راحل به به ثمر نشست.

مجاهدت شهید بزرگوار پس از پیروزی انقلاب:

همکاری با بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بوشهر، انجام کارهای اصلاحی و عمرانی از قبیل برق رسانی و لوله کشی و احداث آسفالت محل، انجام امور فرهنگی و انقلابی از قبیل تشکیل کانونهای قرآنی و مطالعه گروهی کتب مذهبی، اردوی عمومی برای دانش آموزان کانون، تدریس در کلاسهای دبیرستان سعادت و هنرستان حاج جاسم بوشهری، رع موضوعی مشکلات عمومی و دیگر کارهای عمرانی و فرهنگی حاصل زحمات آن بزرگوار است. آغاز جنگ تحمیلی:

با شروع جنگ تحمیلی تمام فعالیتهای عمرانی، فرهنگی و سیاسی مردان انقلاب را تحت الشعاع قرار داد. شهید علیرضا روزهای آغازین جنگ پس از یکسری آموزشهای نظامیکوتاه مدت راهی میدان نبرد شد و در ردیف جنگجویان جنگهای نامنظم تحت فرماندهی سردار بزرگ اسلام شهید چمران فعالیتهای جنگی خویش را آغاز کرد و در این راه بارها مجروح گردید، شاید بر کسی پوشیده نباشد که در دوره پرافتخار دفاع مقدس تا زنده بود چه از خودگذشتگیها و دلاوریها و شجاعتها از خود بروز نداد و از جان خود مایه گذاشت، مبارزه علی آگاهانه بود. آگاهانه نماز می خواند، آگاهانه بندگی و اطاعت خدا می کرد، آگاهانه از امام، آن معمار بزرگ انقلاب رحمت ا... علیه مشایعت می کرد، آگاهانه می جنگید و با چشم باز اطراف خود را می دید و برای تقویت روح و جان خود را از کتاب همچون غذا تغذیه می کرد. پس بجاست بگوئیم علی تهور نبود بلکه شجاع بود و شهادت بهترین عطیه و هدیه خداوندیست که بر شخص مومن و معتقد و آگاه و شجاع زیبنده می گردد و شهید علیرضا ماهینی سردار بزرگ جنگهای نامنظم همچون استاد همچون استاد محبوبش شهید چمران آنگونه زیست که زیبنده یک انسان الهی بود و آنگونه به شرف شهادت نائل آمد که مولا و مقتدایش حضرت علی (ع) شهید گردید.

روحش شاد و یادش در همه اعصار گرامی باد.

وصیت نامه

سخنان شهید علیرضا ماهینی در بهشت صادق

بسم الله الرحمن الرحيم

ندای مان

شما ای شهیدان چقدر بزرگ هستید که دنیا تحمل روح پر عظمت شما را نداشته، شما از تمام هستی خود گذشتید، شما به زندگی دنیوی پشت پا زدید، شما چه صادقانه این شعا را که ما رهروان حسینیم در عمل به اثبات رساندید، شما از سرورتان حسین این را آموخته بودید که زندگی چیزی جز عقیده و جهاد نیست، در راه عقیده نیز چقدر بی باک و ایثارگرانه بهترین چیزتان، جانتان تقدیم برپایی عدل گردید، شما فرزندان این انقلاب عدالت گسترده اید. شما انقلاب را خوب فهمیده بودید، انقلاب را شما و هم طبقه ای های شما کرده بودید، باید اینگونه جانتان را فدای انقلاب می گردید، کسی که نهالی را می کارد، خود مسئول نگهداری آن می باشد و شما هم چه خوب با خون پاکتان، نهال نوپای انقلاب را آبیاری و بارور نمودید.

شما اراده کرده بودید که زندگی شرافتمندانه داشته باشید، شما گفته بودید دیگر زیر بار ذلت نمی روید، شما گفته بودید با جهانخواران یک لحظه از در سازش در نمی آیید، شما به ماهیت پلید و مکرانه امپریالیسم شناخت کامل داشتید و با توطئه هایی گوناگون آنها را با تمام وجود مقابله کردید، شما حاضر شدید بدنهایتان را دشمن با توپهایشان تکه تکه کند، شما حاضر شدید دستهایتان قطع شود

شما حاضر شدید پاهایتان از تنتان جدا شود، اما تسلیم زور نشوید، شما گفته بودید ، شما گفته بودید نصر انصارا ما یاران خدائیم، خوب از مرگ چه باک! که مرگ دعای خداست، کمال آرزوی تو باشد و شهید ترس و وحشتی از مرگ به خود راه نمی دهد، شما با روحی باز به استقبال مرگ می روید، شما خود این راه پرافتخار را انتخاب کرده بودید، شما با بدن پوستیان، سدی محکم در مقابل نفوذ دشمن ساخته بودید، شما پاک شده بودید، شما خیلی دوست داشتنی بودید، در نظر ما که نه در نظر خالق ما آنکه تمام هستی ما در دست اوست، او نه که خود به وجود آورنده ماست، دشتهای خوزستان شما را می شناسد، شوش-گرخه نور-گرخه-سیاه-دهلاویه همه شما را می شناسند، رودخانه های خوزستان شما را می شناسد، روستاهای خوزستان شما را می شناسد، اگر اینها قدرت تکلم را داشتند، شما را آفرین می گفتند، سرزمین ما سرزمین خوزستان ما دیگر توسط آب باران تنها آبیاری نمی شود، خون شما نیز در جای سرزمین وطنمان جاری است، اکنون جوانهای انقلاب با خون شما نه تنها در ایران بلکه در جهان در حال بارور شدن است، جریان خون شما، جریانی است به هم پیوسته از خون تمامی خداجویان تاریخ، از هابیل تا حسین، از حسین تا فرزندان خمینی حرکت شما حرکت شما نوید بخش پیروزی نهایی انقلاب رهایی بخش جهانی اسلام است، ما معتقد به این آیه شریفه قرآن ((بین المومنین الرجال . . .)) هستیم و اما ما هر روز شاهد جداسدن یاران صدیقمان هستیم، هر روز شاهد به خون غلطیدن یارانمان هستیم، ما با آیه های قرآن خود را تشکیل می دهیم، با آیه های اذا اصابته مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون، اما ما چگونه می توانیم این اجازه را به خودمان بدهیم که نسبت به خون شما بی اعتنا باشیم، ما از همان اوائل جنگ پیمان خون بسته بودیم که بر سر پیمان خود همچنان ایستاده ایم، اکنون بدنهای مطهر شما در جایگاهتان در زیر انبوهی از خاک آرمیده است، شما شهید هستید، خود شاهد حرکت راستین هستید.

بینید که چه سعادت بالاتر از این که روح شما به ملکوت اعلی پرواز کرده است. خوشا به حالتان! ما امروز در کنار شما جمع شده ایم تا بگوییم که همچنان مسلم و استوار با یاری الله، راه خونین شما را ادامه خواهیم داد که یک دم از حرکت باز نخواهیم ایستاد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

وصیت نامه شهید علیرضا ماهینی

و لنبلونکم بشی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الذین اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون .

حمد و ستایش خداوند را که راه مستقیم را برایم نمایاند و نصرت داد که بتوانم در راهی گام زنم ، از لغزشها و انحرافها دوری گیرم . خدایا تو را شکر می کنم که قدرت شناخت را به من دادی تا بتوان خوب و بد را تشخیص بدهم و سپس تو را که یاریم نمودی تا بتوانم خوب را انتخاب نمایم و حمد تو را که نیرویم بخشیدی تا بتوانم با آن از دینت که سندهایی ما مستضعفان از زیر یوغ مستکبران زور به دفاع برخیزم .

خدایا در همه حال یاریم نما ، یک لحظه مرا به خودم وا مگذار که اگر عنان اختیار مرا رها سازی به انحراف کشیده می شوم .

در شرایطی که استکبار جهانی به سرگردگی آمریکا ، انقلاب اسلامی مردم مسلمان ما را با شدید ترین حمله های تبلیغاتی سیاسی و نظامی قرار داده ، انقلابی را که برای حاکمیت قانون الله به دست مردم مسلمان مبارزمان به رهبری امام عزیزمان ، خمینی بزرگ صورت گرفته ، انقلابی که می تواند تحقق بخش تمامی آیات قرآن باشد و من تشخیص دادم که با شرکت در جنگ می توانم ، دینم را نسبت به این انقلاب ادا کنم و در شرایطی که مزدور منافقش ، صدام خائن را به جنگ مردم مسلمان ما فرستاده و انقلاب را مورد تهدید جدی قرار داد . شما که از مسیر اسلام منحرف شده اید و به مکاتب الحادی کشیده شده اید ، قدری بیندیشید ، قدری در چگونگی خلقت تدبر و تفکر کنید ، آیا دوام جهان هستی بدون خالق توانا قابل تصور است ، اگر می خواهید به دفاع از خلقها برخیزید ، قرآن را ورق بزنید ، ببینید مکتبی بهتر از اسلام می تواند پاسخگوی نیاز های خلقها باشد .

خداوند بزرگ خود نیاز بندگانش را بر طرف می نماید ، تنها کدام مکتب و کدام انقلاب خلقها را سراغ دارید که در قرن حاضر این گونه با امپریالیسم دست و پنجه نرم کند و خلقها را علیه امپریالیسم تا این وسعت بسیج نماید ، لختی اندیشه کنید و از آخرت بترسید ، خداوند هیچ احتیاجی به ما ندارد بلکه برای سعادت .

مادر عزیز و مهربانم الآن که دارم این چند کلمه را برایت می نویسم ، سخت مشتاق دیدارت هستم دلم خیلی برایت تنگ شده ، اما چه کنم این واجبتر است . از اینکه نتوانستم برایت فرزند خوبی باشم . جدا از تو می خواهم که مرا ببخشی ، هیچ به فکر من مباش ، اگر شهید شدم به این افتخار کن که توانستی فرزندی بزرگ کنی که در راه احیاء کلمه اسلام و حفظ دین خدا شهید شود ، من تنها اجرش نمی برم ، مادر عزیزم تو که پرورش دهنده من بودی ، نیز خداوند بزرگ نظر لطفش شامل حالت می شود .

مادر عزیزم : می گویم که تو مالک مطلق من نبودی ، من فقط یک امانت نزد تو بودم ، و اکنون موقع پس دادن امانت شده ، اگر امروز شما مادران از دست دادن فرزندان را تحمل کنید ، فردا که قانون خدا حاکم شود ، دیگر مادران ، شاهد نابودی تدریجی فرزندان شان نخواهند بود ، دیگر مادران به جای اشک بر چشم ، خنده بر لب خواهند داشت .

دیگر نصیحتم این است که به حرفهای امام که از رادیو تلویزیون پخش می شود ، خوب گوش فرا ده و حرفهایش را در زندگی سرمشق عملت قرار ده . هر چیزی امام گفت بدان عمل کن ، به این خاطر که امام قرآن شناس است ، حرفهای امام حجت است ، خوب به حرفهایش گوش بده ، اگر گفت شما مادران نباید به خاطر از دست دادن

فرزندانتان ناراحت شوید دیگر معطل نکن ، فوراً“ به گوش دل بسیار .

مادر عزیزم اسلام مورد حمله قرار داده شده ، در موقع ضروری تو هم باید به میدان جنگ بیایی ، اکنون که آنجا هستی طوری با مردم صحبت کن که مردم روحیه بگیرند . مسئولیت تحقق حاکمیت قوانین متمدنی و نجاتبخش اسلام بر عهده شماست .

والسلام

خاطرات

در پشت نهر عبید، تعدادی از بچه های ستاد شهید چمران، شهید و زخمی شده اند و تعدادی هم احیانا در محاصره دشمن افتاده که احیانا شهید شده اند. در ضمن قسمت شرقی یال نهر عبید دو ردیف مین کار گذاشته اند که یکی از برادران در همان حوالی، شهید شده، برادرانی که در پشت نهر عبید شهید شده اند، ناصر میر سنجری و یکی دو تای دیگر، در ضمن حمید تنگستانی و تعدادی دیگر از برادران، زخمی شده اند، تعدادی هم از جمله علی عرب زاده و... منتظر کمک بودند که متأسفانه به آنها کمک نرسید و احیانا شهید شده اند. محمود باشی نیز در جاده سوسنگرد بستان احیانا به محاصره دشمن در آمده و به احتمال زیاد شهید شده، ضمناً این مسئله را تعقیب کنید (کوشهریان، نصرتی، نوروزی و تعدادی دیگر)

خاطره به نقل از نجف شاکر درگاه

در عملیات دهلاویه که با تعداد اندکی از رزمندگان ستاد جنگهای نامنظم شهید چمران به فرماندهی سردار رشید اسلام، شهید علیرضا ماهینی و با کشته شدن و اسیر شدن تعدادی از عراقیان و همچنین فرار تعدادی از آنها همراه بود، دهلاویه به تصرف رزمندگان اسلام در آمد.

در این عملیات مهمات و ادوات فراوانی از دشمن بعثی عراق به تصرف در آمد که بلافاصله نیروهای از قبل تعیین شده آنها را در پشت جبهه تخلیه کردند.

دشمن بعثی عراق پس از این شکست سنگین برای باز پس گیری دهلاویه، ساعت ۲ بعد اقدام به پاتک سنگینی کرد، بچه های ما به جز چند نفر همه شهید و مجروح شدند. گفتم ناصر جان چه شده مجروح شدی. شهید ناصر در حالیکه لبخندی بر لب داشت، نگاهی به من کرد و نیم نگاهی به شهید علیرضا که به طرف ما می آمد، به من تفهیم کرد که شهید علیرضا متوجه نشود، آنگاه چفیه اش را از دور گردنش باز کرد و روی میج دستش بست تا شهید علیرضا متوجه مجروح شدنش نشود، ولی چن دقیقه بعد خود شهید علیرضا هم مجروح شد.

مرحله دوم عملیات در منطقه حسینیه آغاز شد، شهید غلام طوافی آزاد در دسته ای که می بایست از سمت راست دشمن نفوذ می کردند و بنا بود ۵۰۰ متر به جلو بروند ولی به جای ۵۰۰ متر ۵۰۰۰ متر به جلو می روند که به توپخانه عراقیها می رسند. چند نفر از برادران، شهید و شهید طوافی آزاد از ناحیه پا مجروح می شود، هوا تازه روشن شده بود.

شهید طوافی آزاد با مشاهده عراقیها، در وسط بچه هائیکه شهید شده اند دراز می کشد، وقتی عراقی نزدیک می رسد، یکی یکی نگاه می کند، فکر می کند همه شهید شده اند، آن وقت تفنگش را روی دوشش می گذارد و بر می گردد، شهید طوافی که کلاشش زیر پهلوش گذاشته بود، آن را برداشته و در حالیکه عراقی یابوی، یابوی می خوانده، رگبار روی او می گیرد و خود با پای مجروح به عقب جبهه بر می گردد.

بنام خدا

خاطره ای از زبان ابراهیم روشن بین در رابطه با عشق به حق و عدل در سیمای اما علی (ع)

شهید علیرضا ماهینی با نیز رفاقت و آشنایی داشت، او نسبت به مکتبش، مخلص و مومن بود و البته اخلاص در

افراد زیادی دیده می شود، ولی اخلاص کارساز آن است که با آگاهی توام باشد و این شهید بزرگوار علاوه بر اخلاص، آگاهی نیز داشت و همیشه در فکر آن بود که پا به پای افزونی اخلاص آگاهی خود را نسبت به مکتب انسان ساز اسلام و نسبت به مسائل جامعه خود و جامعه بشری و تحولات آن افزایش دهد و اینطور افراد، همیشه کم داشته ایم و همیشه کم ار آنها استفاده و بهره برداری شده است. در حقیقت در آن سالها و در روزهای آنچنانی(اختناق) علیرضا و امثال او در شهر و منطقه خود، ستاره فروزانی بودند.

زمانیکه مردم از باسواد و بیسواد شهری و روستائی، معمولاً در فکر مصلحت اندیشیهای دنیائی خود بودند، بشنویم که اینها چه فکر می کردند و به چه عشق می ورزیدند و چه آرزویی داشتند.

دقیقا "یادم نیست چه روزی؟ ولی یقین دارم بیش از یک سال قبل از بهمن ۱۳۵۷ بود، پهلوی هم در اتاقی کوچک در تهران نشسته بودیم، من بر او وارد شده بودم و او ظاهراً "مریض بود ولی با اینکه مریض بود، از ورود من خوشحال شد. اصولاً نسبت به همه دوستان، بسیار مهربان و خوش برخورد بود. با هم صحبت کردیم، معلوم است چه می گفتیم، از مسائل جاری در مملکت، از گرفتاریهای مردم، کارشکنی دستگاههای دولتی، بیعدالتیها، ظلم و خفقان و فعالیتها انقلابیون بر ضد رژیم و پهلوی، رشته کلام دراز شد، گاهی استناد به آیات و احادیث می کردیم. من یادم افتاد به گوشه ای از زندگی پر افتخار مولی علی بن ابیطالب (ع) بمناسبت نقل کردم.

من در حالی که مشغول نقل داستان بودم، دیدم علیرضا اشک از چشمانش سرازیر شد و از حال خود بیخود گردید و زار زار گریه می کرد و با کف دست به پیشانی خود می زد و میگفت: خدایا چرا آنطور که علی از تو می ترسید ما از تو نمی ترسیم و خدایا چه می شود که ما یک روز ما شاهد یک نظام اسلامی چون نظام اسلامی علی باشیم. و این عبرتی است لسائرین.

اکنون این سوال پیش می آید که او و هزاران انسان خود ساخته دیگر که در طول تاریخ اسلام به شهادت رسیده اند از جامعه بازمانده چه می خواهند و چه انتظاری دارند تا با انجام وظائف شرعی و انسانی روح آن عزیزان را شاد کنند. مسلم است که شهدا کاری حسینی کردند، انتظار می رود که مسلمانان واقعی کاری زینبی کنند زیرا که شهدا متعلق به خانواده بزرگ بشریتند و بشریت پاسدار خون آنانند.

خاطرات محمدهادی صفوی

قرار بود نیروی جدیدی خط مقدم را تقویت کند. طبق معمول امروز و فردا می شد تا اینکه مشخص شد که بچه های بوشهر قرار است مستقر شوند. اولین وانت نیرو را پیاده کرد و بعد وانت های دیگر. با چشم دنبال فرمانده می گشتیم، همه با عجله مشغول رفت و آمد بودند و دنبال علی. از یک نفر که چندین بار سوال کرده بودم گفت اونه، اولین چیزی که جلب نظر کرد، قیافه معصوم و بعد پایهای برهنه، چند لحظه نگاه کردم، اومدم به طرفش برم، صبر کردم، خوشم میاد اون را همانطوری نگاه کنم. شلوار را تا زیر زانو بالا زده بود و بیشتر از همه در رفت و آمد بود، روی لبش لبخند معصومانه و بعد تلخ و بعدها از او پرسیدم فلسفه لبخند لبانش که بلافاصله تلخ به نظر می رسید، یاد مردم محروم محله، و شهر خود، راز لبخند تلخ او بود و چطور شاگردانش را ترک کرده بود. تا عملاً درس مبارزه را به آنها بیاموزد، افسانه های چمران ها و ماهینی ها را شبها برای بچه ها می گویم ممکن است داستان دلاوری رئیس علی دلواری دلچسب باشد ولی من ماهینی را لمس کرده ام.

آخرین باری که با هم صحبت کردیم، در مقابل خاکریز دشمن در زیر آتش شدید بود، ساعت حمله را نیم ساعت به ما دیرتر خبر داده بودند، بنابراین باید زیر آتش و منورهای دشمن به طرف اهداف خود می رفتیم، بدون هیچ ترس، ایستاده صحبت می کرد، بچه با التماس از او می خواستند حداقل نشسته با من صحبت کند. این لحظات

وداع بود، خبر زخمی شدن او را شنیدم.

بعد ها دیگه همه بچه ها اخلاق مرا می دانستند، آدرس بوشهری ها را می گرفتند، بلکه از علی خبری داشته باشند: علی ماهینی را می شناسی؟ کجاست؟ آهان بسیجی شده؟ او را فرستادن آموزشی؟ مسئول آموزش شده؟ نه بابا. فرمانده گردان چمران به همین زودی او افسانه می شه، جزابه، غرش ۹۰۰ عراده توپ در چند کیلومتر، فریادهای مقاومت او باز هم فرمانده است، اگر چه به صورت بسیجی صفر کیلومتر اعزام شده. ولی او هم خیلی زود مثل چمران رفته شاید نمی خواست آوای شغالها را بشنود و نااهلان را ببیند.

از زبان برادر احمد اسدی

با شروع جنگ تحمیلی سعادت آشنایی با شهید بزرگوار علیرضا ماهینی نصیب این حقیر گردید و بعد از مدت زمان کوتاهی احساس این که سالهاست که او را می شناسم در من پدید آمد.

هر جا صحبت از بزرگواری بود، نام او بود، هر جا سخن از ایمان و شیعه حضرت علی بود نام او بود، هر جا کلامی از شجاعت و دلیرمردی بود از علی می گفتند، شخصی متواضع، کوچک نفس، سر به زیر عابد، عالم و قاطع بود و همیشه ذکر نصیحتش به بچه این بود که وظیفه چه حکم می کند و باید ادائی تکلیف نمود.

همه بچه از همراهی ایشان خرسند بودند و چنانچه به علتی در جمعشان وجود نداشت احساس دلتنگی می کردند، و وقتی حاضر بود احساس پشتگرمی و غرور می کردند، چون ایمان داشتند که علی عبد خالص است و جز از خدا ترس و واهمه ای از هیچ قدرت ظاهری نداشت.

عشقش امام بود و مطیع فرامین او بودند.

و می گفت اطیعوا... و اطیعو الرسول و اولی الامر منکم .

در موقع عملیات ها و یا شناسایی ها و حتی در خطوط پدافندی مو به مو دستورات و فرامین فرماندهی را اجرا می کرد و چنانچه نکته ای به نظرش می رسید، با رویی خوش و قاطع پیشنهاد می داد .

در موقع غذا اول به بچه می داد و آخرین نفر خودش بود و بسیار اتفاق می افتاد که خودش نان خشک می خورد و به روی خود نمی آورد .

در موقع لازم اشداً علی الکفار بود و موقع اسیر گرفتن رحماً بینهم بود و همان بر خورد با بسیجی ها با اسرا هم داشت .

شب عملیات طیق القدس(بستان) فرماندهی محور عملیاتی دهلاویه را بر عهده داشت و بر اثر اصابت ترکش به پایش مجروح شده بود و تنها خطی که در آن محور شکسته شد خطی بود که ایشان عمل نمود، با وجود این طوری که باعث تضعیف روحیه بچه ها نگردد و آنها متوجه این مسئله نگردند خود را به کانالی رسانده بود، همان شب باران خفیفی نیز بارید و لباسهای ایشان کاملاً خیس شده بود و با توجه به سرمای شدید و خونریزی ایشان و ضعف حاصله از خونریزی، مرتب ذکر می گفت و تا صبح با خدا خلوت کرده بود و راز و نیاز می کرد .

صبح که به اتفاق برادران مختار احمدی و رمضان راستی برای حملش به عقب رفتیم زیر آتش مستقیم دشمن با

حالتی عجیب به ما گفت چرا آمدید و برای نجات من خود را به خطر انداخته اید و آیا مجروح دیگری نیست که او را ببرید، و حتی وقتی که من می خواستم کابشنم را روی او بیندازم، گفت خودت سرما می خوری، بالاخره با کمی مشاجره، موفق شده که او را به عقب برسانم ولی او جایش در این دنیا نبود، او مرغ آغشته به عشقی بود که جز دیدار معشوق او را راضی نمی کرد و بالاخره در تنگه چذابه به آرزوی دیرینه خود که همان شهادت بود نائل آمد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران